

پیامک شهر آرامجله، ۳۰۰۷۲۸۹

مرد سینما به مشهد می آید**اما هیچ وقت در شهر خودتان، مشهد، موفق نشدید سینمایی****بسازید؟**

مسئله همین جاست. سال ۷۳ با سابقه طولانی ای که در سینماداری داشتم، در منطقه گلشهر مشهد، سینمای شهر قصه را ساختم. حس کردم این منطقه قابلیت بیشتری دارد. همان زمان در ارزیابی رسمی وزارت ارشاد، سینمای شهر قصه عنوان مطلوب را گرفت و سینمای هویزه مشهد، کیفیت عادی را توانست بگیرد، می توانستیم قیمت بلیت را گران کنیم اما نکردیم. بعد از چهار سال آن سینما را فروختم. زمینی با سند شش دانگ از منطقه ۴ شهرداری مشهد به مساحت ۲ هزار متر خریدم. نشانی آن، انتهای مفتاح بود یا به اصطلاح قدیمی ترهای متری طلاب. قبرستانی در جنب آن زمین بود که عملاً بیابان بود. در سال ۷۷ زمین را خریدم تا کاری بزرگ تر انجام دهم.

برنامه تان برای سینمای این منطقه چه بود؟

اول کار می خواستیم پنج سالن سینما با هم در این مجموعه بسازیم. آن موقع به فکر کسی نمی رسید که سینمایی هم زمان پنج سالن داشته باشد. اسم «پردیس سینما» را هم اختراع کردیم که همه کشور بعدها از این عنوان استفاده کردند. سال ۷۷ دوره درخشانی برای نهضت سینماسازی در مشهد و سایر شهرستان های استان بود. سینماهای بهمن، سیمرغ، پیروزی و همچنین نیشابور، محصول همان دوره هستند.

مشهورترینش هم «گنج فارون»، فیلم های بازاری ای بود که نهایت فرودست ترین افشار کشور را به لحاظ فرهنگی می توانست ارضا کند. الان جز چند کارگردان اندیشمند از آن دوره کسی نمانده است. علتش هم این بود که واقعا فرد استخوان داری در سینمای قبل از انقلاب، به چشم نمی خورد و نهایت پایین ترین سطح انتظارات را می توانست پاسخ گو باشد. مخاطب امروز سینما به آن حداقل ها راضی نیست و نخواهد شد؛ هر چند بعد از انقلاب هم فیلم های متعددی با همان درجه پایین کیفیت ساخته شده است و ساخته هم می شود.

الان بازیگران مارشده خوبی در بازی پیدا کرده اند. قبلا یا کلاه مخملی بودند یا دپیران های با راقصه کافه یا آدم های خرده پا، اما کسی مثل پرویز پرستویی را در نظر بگیرید؛ می شود او را با بازیگران قبل از انقلاب مقایسه کرد؟ حتما نه.

برگردیم به مدیریت سینماهایی که چند سالی برعهده داشتید.

در قائم شهر سینمایی بود و من به عنوان نماینده فردی که آنجا را بازسازی کرده بود، برای مدیریت فرستاده شده بودم. ماجرا برمی گردد به سال ۵۸. بعد از سه ماه که در آنجا بودم، به دلیل ارتباط خوبیم با مسئولان وقت، فیلم هایی گذاشتم که مورد تایید شورای بازبینی شهر قرار گرفت. کاری هم نداشتم که فیلم در مرکز تایید شده است یا نه، حتی فیلم «شعله» را با حذف چند صحنه، پخش کردیم. سینما بعد از چندی مصادره شد و به دست دادستانی افتاد و من شدم مسئول سینما. اینجا اولین ارتباط با بخش دولتی و رسمی بود. از سپاه

بعد از آن چه شد؟

پسر نوجوان مشهدی در کنار خیاطی، برای این نشریه و آن نشریه هم می نوشت. خودش می گوید: حتی از طرف روزنامه اطلاعات با من تماس گرفتند و گفتند با ما همکاری کن. سال ها بعد از دواج کردم و به مشهد برگشتم. کار خیاطی را رها کرده و عملا شده بودم نویسنده جراید. با خیلی از مشهورترین روزنامه نگاران آن سال ها که بعضی الان در کشور نیستند، در یک صفحه نوشتیم و در یک اتاق کار کردم که اسامی و خاطراتشان حکایت مستقلی است.

ما با سینما مخالف نیستیم، با فحشا مخالفیم**انقلاب با سینمای ایران چه کرد؟**

کاری نکرد اما سینما دست از سر انقلاب برنمی داشت. یکی در همان اوایل انقلاب که در فیلم های قبل از انقلاب، نقش درجه هشتمی هم بهش نمی دادند، آمد و فیلمی به نام «سرباز اسلام» را ساخت و اتفاقا پخش هم شد. اگر این قضیه ادامه پیدا می کرد، سینما به جایی نمی رسید. در اول کار رسم بر این بود که فیلم های قبل از انقلاب را ممیزی می کردند و صحنه هایی که عکس شاه را داشت یا در کافه ها و میخانه ها صحنه برداری شده بود، حذف می کردند و فیلم را پاکیزه تحویل می دادند و رویش مهری برای اجازه پخش عمومی می زدند. فیلم «محمد رسول الله» هم همان موقع وارد شد. «برزخی ها» و «دادا» هم تولید شد. اتفاقا فیلم های پر فروش شدند اما عوامل فیلم ها بنا به سیاست های حکومتی، ممنوع الاجرا شدند. بعدها چندی از آن ها توانستند به وادی بازگویی برگردند و خیلی ها هم نه. در یک کلمه، سینمای قبل از انقلاب ایران منهای چند فیلم، اصولا سینما نبود.

چرا سینمای آن سال ها سینما نبود؟

چند تا صحنه کافه ای با یک داستان ساده و پیش پا افتاده،

مشخصات زمین و برنامه های تان را بگویید.

شروع به گودبرداری کردیم. بودجه مان هم کفایت می کرد و حتی مبلغی که بابت تجاری می توانستیم از خریداران بگیریم، برای ساخت سینما کفایت می کرد. در همان اول کار به مشکل خوردیم. بعد از گودبرداری خوردیم به زباله هایی که شهرداری از سال ها قبل در آنجا مدفون کرده بود. به چشم خود دیدم که گاز از آنجا بیرون می زد و عده ای با همان گاز، رب گوجه فرنگی تهیه می کردند.

در مراسم کلنگ زنی، از وزیر ارشاد تا همه مسئولان استانی آمده بودند. هر چه پایین می رفتیم، به زباله های بیشتر برمی خوردیم. تا عمق ده متری زباله بود. با پولی که کنار گذاشته بودیم برای سینماسازی، فقط توانستیم خاک برداری که چه عرض کنم، زباله برداری کنیم و همه پولمان ته کشید. هزاران متر مکعب خاک آلوده را از منطقه طلاب بیرون بردیم. برایمان خیلی گران درآمد. این مطلب را تا به حال به کسی نگفته بودم. مشکل اصلی اینجا بود. اگر انباشت زباله نبود، سال ها پیش سینما ساخته شده و به بهره برداری رسیده بود. مسئله را با استانداری مطرح کردیم. در آن سال، مصوب شد ۴۰۰ میلیون تومان برای ساخت پردیس سینمایی طلاب اختصاص بدهند. قرار شد کار را به مرحله ای برسانیم که پول را بدهند. کار را جلو بردیم. همه سرمایه ام را ریختم در دل این پروژه بزرگ و تمام نشدنی.

پاسداران و دادستانی حکم گرفته بودم. اسم سینما را گذاشتم سینما قدس. بعد از آن شدم مسئول سینمای مازندران. مدیر وقت بعد از چهار سال به مشهد آمد. من را در سال ۶۲ به مشهد آوردند و معاون سینمایی بنیاد مستضعفان و جانبازان در خراسان بزرگ شدم. تا سال ۶۶ در مشهد، مدیر بودم. نوبتی هم در بندرگز در همین دوره، سینمایی اجاره کرده بودم که برایم منفعت مالی داشت. از افتخارات من، این است که در همه سال هایی که مدیر بودم، هیچ سینمایی بسته نشد، بلکه سینماهای استان بیشتر هم شد؛ به عنوان نمونه همه سینماهای خیابان امام خمینی (ارگ قدیم) کماکان برقرار بود. همزمان چند سینما در شهرستان های مختلف استان خراسان و بیرون از استان را هم اجاره کرده بودم و مدیریت می کردم. نوبتی علاوه بر استان مازندران، در استان آذربایجان غربی هم بهره ور سینما بودم. عنوانی بود که حوزه هنری به اجاره کنندگان سینماهایش می داد؛ مجموعا ۴۰ سینما با هم.



اول کار می خواستیم پنج سالن سینما با هم در این مجموعه بسازیم. آن موقع به فکر کسی نمی رسید که سینمایی هم زمان پنج سالن داشته باشد. اسم «پردیس سینما» را هم اختراع کردیم که همه کشور بعدها از این عنوان استفاده کردند.

